

فُکاهی ماجراجویی من

Vera Schmidt

موپس و کات در کوه‌ها  
گشت و گذار می‌کنند







مویس و کات این بار ماجرای را در کوه تجربه می‌کنند. در آنجا با Urs، بز کوهی، ملاقات کردند. روی کوه یخی گم شدند... آیا مسیر غار یخی آنها را به Urs برمی‌گرداند؟

## غار پوشیده در یخ



بزن بریم ...



ببین، همه چیز از یخ درست شده.

آره و درخشش خیلی قشنگی داره!



اما الان داره تاریک میشه!

و خیلی هم سرد!

Schmatz



همین راه درستته؟

اَه عزیزم...

Knack



متأسفم ...

مویس! فکر کنم جلوتر روشن‌تر میشه!!



نور!

























آه... از دیدن شما خوشحالم... من Urs هستم.



یوری خیلی تنها زندگی می‌کنه و این باید بین خودمون بمونه.

متوجه شدیم ...

پس لطفاً درباره او به کسی چیزی نگید، بسیار خوب؟



بخاطر اینکه به هر دو کمک کردی، متشکرم!

آه، این امر عادی بود.



بسیار خب، من برمی‌گردم داخل. من نور روز را زیاد دوست ندارم.



مراقب خودت باش، یوری عزیز! و دوباره ممنونیم!



خداحافظ!



چطور فهمیدی قراره از اینجا بیرون بیاییم؟

اینجا خروجی‌ها و مسیرهای مخفی زیادی داره...



... و من همه را بلد هستم. خیلی خوش شانس بودید!



آیا اون واقعاً همه را می‌شناسه؟



آه، خیلی خوشحالم که همه چیز خوب پیش رفت!



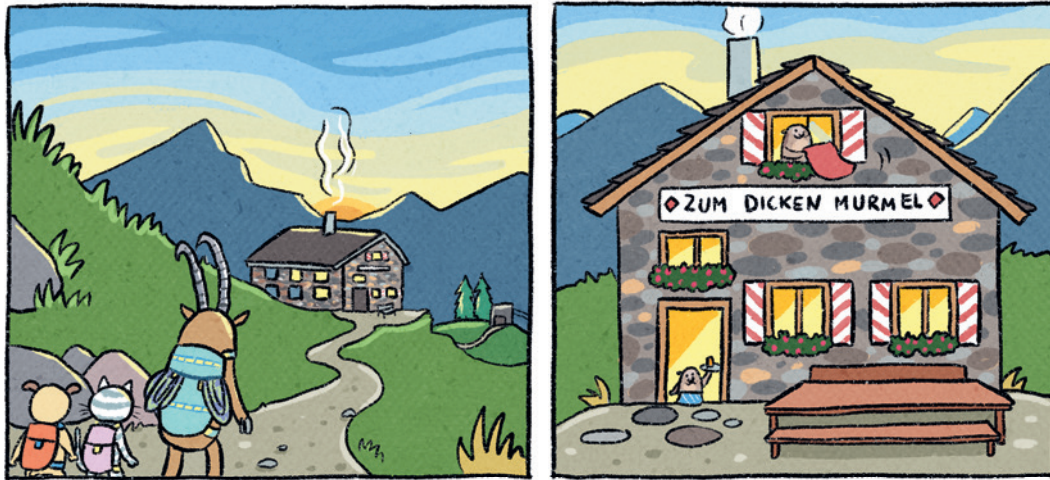
خب، سریع حرکت کنیم، داره دیر میشه.

آره، و امروز طولانی بود!

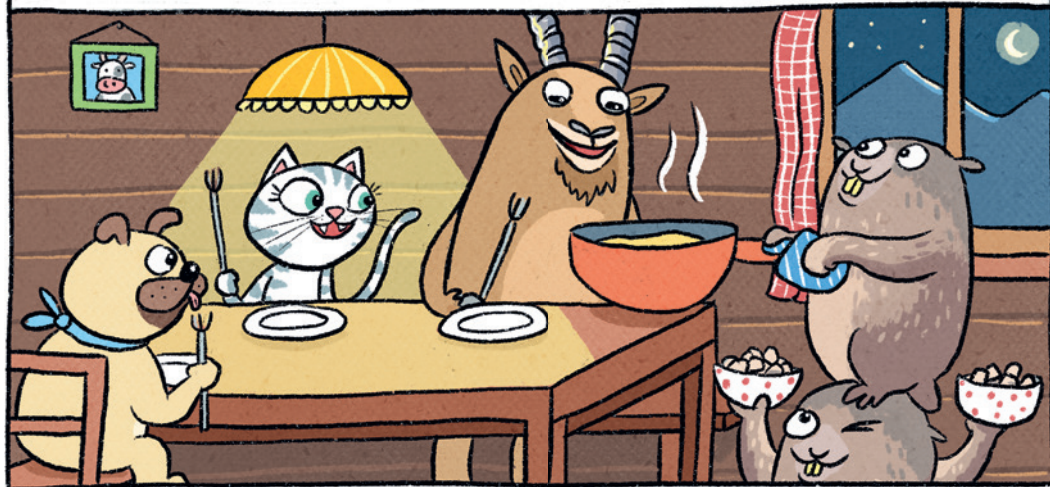
حتماً خیلی گرسنه هستید. می‌خواهید غذایی چیزی بخورید؟

آه آره!





و بنابراین در کلبه کوچه موجود در ایستگاه  
کوهستانی یک عصر آرام و راحت داشتند.



نان سیخ شده...



غوطه ور در پنیر...



اومممم ...



بعداً ...

اوه، خسته ام...

حالا دندوناتون رو  
مسواک بزنیید و  
به رختخواب برید.



آه پسر، مسواک کجاست؟



آه!!!



ببین، موپس!



این چیه؟



اووووه!



سنگ‌های کریستالی! اینها چطور  
توی کوله پشتی های ما هستند؟



حتماً جادویی شده....



پایان